

کیمشان

بگین آخرین رهبر اسرائیلی بود که با شاه ملاقات کرد. از آن لحظه تمام فکر و ذکر شاه اطلاعاتی بودند که تاج و تختش را حفظ کنند. پروژه «صور» رو به اتمام بود که رژیم [امام] خیمینی بسیاری از اسنادی که از سفارت آمریکا در تهران به دست آمده بودند را منتشر کرد و این پروژه بلند پروازانه به طور عمومی فاش شد.
'امریکایی‌ها شریک پروژه «صور» نبودند و اسرائیل آنها را تصمیم خود برای توسعه جنگ‌افزارهای جدید با ایران مطلع نکرده بودند. کسی که به CIA کمک کرد تا از این ارتباطات مخفی که میان اسرائیل و ایران صورت می گرفت مطلع باشند، تا آنجا که به نظر می‌رسد شخص ارتشبد طوفانیان بود که پس از کودتا انقلاب اسلامی ا پناهنده سیاسی در ایالاتمتحده شد و در پایتخت آمریکا، واشنگتن زندگی کرد.
وقتی که کودتا انقلاب در تهران گسترش یافت، کارکنان سفارت آمریکا و نمایندگان CIA به‌سرعت هزاران سند را خرد و نابود کردند.
وقتی که حامیان [امام]

«امید و شکست» **خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی – امنیتی یعقوب نیم‌رودی برای اسرائیل – ۱۱**

تسخیر لانه جاسوسی آمریکا

خیمینی بر ساختمان سفارت کنترل پیدا کردند آنها در محل پاکت‌های له‌شده و داخل آنها اسناد خرد شده‌ای به صورت رشته رشته شده پیدا کردند، یعنی نوارهای کاغذی باریک که خردکن بیرون می‌دهد. افراد اطلاعاتی ایرانی ابتکار عمل نشان دادند. آن‌ها هزار بافته فرش استفاده کردند و زنان با پاکت‌ها نشستند و طی اقدام زمان‌بری که

حماقت شخصی شاه است. مسئولان برای توسعه این مکان میلیون‌ها از خزانه کشور رودند و این جزیره نشان‌دهنده اشتباه و سواسفناغه رژیم بود. به علاوه، این جزیره حاکی از فساد شاه بود.»

در آن زمان شاه شهید که جزیره عیش او به اسباب زحمت بدل شده و عناصر مخالف از این مکان استفاده می‌کنند تا رژیم او را به زمین بزنند و مردم



ماه‌ها طول کشید نوارهای «ماکارونی اشکل» را از نو به هم وصل کردند و صدها اسناد طبقه‌بندی شده نمایندگان CIA در تهران به حالت اول برگردانند که شامل اسناد مورد بحث در برنامه «صور» می‌شد. اسناد در کتابی گردآوری شدند که یک کپی از آن به لندن رسید. یک کپی از آن را به آمان- سازمان

بهره‌گیری از زبان خارجی

آیت‌الله حق‌شناس گاهی از تسلطش بر زبان‌های انگلیسی و فرانسه، برای جذب جوانان و باز کردن باب گفت‌وگو استفاده می‌کرد. در این مورد، دو خاطره یادم هست:

خاطره اول، مربوط به مشهد و هتل رضویه است. یکبار که در آن هتل ساکن بودیم، عصرها معمولاً ساعت چهار می‌آمدیم در لابی می‌نشستیم و بعد از صرف چای، به حرم می‌رفتیم. چندبار اتفاق افتاد که وقتی ما آنجا می‌نشستیم، پدر و پسر می‌حضور داشتند. پسر، هر وقت که حاج‌آقا را می‌دید، خودش را جمع می‌کرد و مؤذّب می‌نستست، اما پدر به حاج‌آقا چپ‌چپ نگاه می‌کرد و من از ایسن کار او ناراحت می‌شدم. یک روز همین‌طور که نشسته بودیم و چای می‌خوردیم، حاج‌آقا از آن پسر پرسید: «شما انگلیسی به‌ی بلدی؟». گفت: بله. حاج‌آقا هم شروع کرد به زبان انگلیسی با او حرف زدن. پدر که تا قبل از این سعی می‌کرد به حاج‌آقا نزدیک نشود و با گوشه ششمش به ایشان نگاه می‌کرد، یواش یواش بلند شد و آمد جلوتر نشست. بعد که خواستیم برویم، با تواضع از حاج‌آقا خداحافظی می‌کرد. بعد از آن جریان، هر وقت ما می‌رفتیم در لابی می‌نشستیم، این پدر و پسر می‌آمدند پیش ما و با اشتیاق به صحبت‌های حاج‌آقا گوش می‌کردند. خاطره دوم، مربوط می‌شود به یک پزشک. یکبار که با حاج‌آقا به مطب پزشکی رفته بودیم، هنگام خروج ما از مطب، به خیال این که حاج‌آقا انگلیسی بلد نیست، گویا حرف بدی به زبان انگلیسی به ایشان زد. حاج‌آقا تا متوجه شد، برگشت و به انگلیسی جمله‌ای به او گفت. آن دکتر از خجالت آب شد و کلی عذرخواهی کرد. بعد، حاج‌آقا پرسید: «دکتر! فرانسه به بلدی؟». گفت: نه. فرمود: «باید بروی فرانسه را هم یاد بگیری». بعد، کمی هم فرانسوی صحبت کرد. آن پزشک، بعداً یکی از مریدان و علاقه‌مندان حاج‌آقا شد.

یکی از این جوان‌هایی که با آیت‌الله حق‌شناس مرتب‌ت بود، می‌گفت: من آدمی بودم که بیشتر با خلافت‌های خلافت‌اکر و مشرب‌خور رفاقت داشتم. در این میان، با یکی از کسانی که با حاج‌آقا رتباط داشت، رفیق شدم. او چندبار از من خواست که همراه او به دیدن حاج‌آقا بروم، اما خیلی رغبت نشان نمی‌دادم. او همیشه به من سفارش می‌کرد که نماز شب بخوانم. من خنددم می‌گرفتم و پیش خودم می‌گفتم: من که خیلی از نمازهای واجبم قضا می‌شود، حالا نماز شب بخوانم؟! اما او آن‌قدر اصرار کرد تا بالاخره چند بار به قصد بیدار شدن برای نماز شب، ساعت را کوک کردم، اما موفق نمی‌شدم. تا اینکه یک شب توانستم بیدار شوم و یازده رکعت نافله شب را با هر زحمتی بود بخوانم. اتفاقاً فردای آن شب، رفیقم گفت: من می‌خواهم پیش آقای حق‌شناس بروم. می‌آیی برویم؟ قبول کردم و با هم به مسجد امین‌الدوله رفتیم. دیدیم پیرمردی روحانی نشسته و جمعی دور ایشان حلقه زده‌اند. رفیقم مرا به حاج‌آقا معرفی کرد و ایشان با روی گشاده تحویل گرفت. هنگام خداحافظی، حاج‌آقا به من فرمود: «داداش‌جون! اگر سخت‌است، یازده رکعت نمی‌خواهد بخوانی! پنج رکعتش را بخوان». من تعجب کردم چون به هیچ‌کس نگفته بودم که دیدم، نماز شب خوانده‌ام. خلاصه با همین برخورد حاج‌آقا جذب ایشان شدم و ارتباطم با ایشان شروع شد. بعد از آن، حاج‌آقا چون می‌دانست که دوست و رفیق‌های خرافتکار مارم، به من می‌فرمود: «داداش‌جون! این دوست و رفیق‌هایت را هم

وقتی که کودتا انقلاب در تهران گسترش یافت، کارکنان سفارت آمریکا و نمایندگان CIA به سرعت هزاران سند را خرد و نابود کردند. وقتی که حامیان [امام] خیمینی بر ساختمان سفارت کنترل پیدا کردند آنها در محل پاکت‌های له‌شده و داخل آنها اسناد خرد شده‌ای به صورت رشته رشته شده پیدا کردند، یعنی نوارهای کاغذی باریک که خردکن بیرون می‌دهد.

حالا مایل است از آن خلاص شود.»
چم نقل کرد که شاه درباره این موضوع با او و ارتشبد طوفانیان صحبت کرده و به آنها دستور داده تا برای جزیره مشتری را شریکی پیدا کنند. برای من مسلم است تنها کسی که ممکن بود علاقه‌مند باشد میلیاردر سعودی، عدنان خاشقچی است که او را «عقاب» می‌نامند. قبل از اینکه موفق به ایجاد ارتباط با خاشقچی شوم او با من تماس گرفت و گفت که فرماندار جزیره، مهندس محمود منصف قبلاً با وی درباره این موضوع صحبت کرده و او ملاقاتی با شاه

در جزیره کیش ابتدای ماه‌آوریل تعیین کرده است. به خاشقچی گفتم که من بموقع آنجا خواهم بود. حمله خرابکاران تروریستی [امبرازان فلسطینی] به جاده ساحلی، کنار ماگن مایکل، در ۱۱ مارس ۱۹۷۸ و «عملیات لیطانی» که در پی آن رخ داد، پیچیدگی‌های بیشتری را در گفت‌وگوهای صلح در خاورمیانه ایجاد کرد. سفیر اسرائیل در ایران، اوری لوبرانی برای رازینی به اسرائیل آمد و حتی از جنوب لبنان بازدید کرد. با بازگشتش به تهران لوبرانی به رئیس دفتر دربار، امیرعباس هویدا مراجعه کرد و خواست تا فوراً با شاه ملاقات کند. هویدا ملاقات را برای ۱۵آوریل ۱۹۷۸ [۱۶ فروردین ۱۳۵۷] تعیین کرد. چون که شاه و همسرش تعطیلات کوتاهی را در جزیره کیش می‌گذرانند، لوبرانی با هواپیمای ویژه به کیش رفت. کنار باند فرماندار جزیره، منصف منتظر «سفیر مرورایدها» بود (این اسم رمزی بود که در تهران به سفیر اسرائیل داده شده بود). کاخ

سلطنتی در انتهای جنوب‌شرقی جزیره قرار داشت و در طول کل جاده از فرودگاه تا مقصد، سربازان مسلح ایستاده بودند و بیسیم در دست‌شان بود. تا آنجا که در قصر نزدیک شش‌دند اقدامات ایمنی شدت گرفت. سه کشتی جنگی در منطقه گشت‌زنی می‌کردند و یات‌افاقی (تفریحی) سلطنتی هم آنجا لنگر انداخته بود. ورودی کاخ چند افسر امنیتی ایرانی کنار سربازان گارد شاهنشاهی ایستاده بودند. گفت‌وگو میان لوبرانی و شاه پیرامون وضعیت در جنوب لبنان پس از عملیات لیطانی و مذاکره صلح میان اسرائیل و مصر بود. شاه بر مواجهه رئیس جمهور سادات با صلح و عدم وجود دلیل برای موعظن از سوی اسرائیل به ابتکار عمل او تأکید کرد. در پایان گفت‌وگو با شاه، لوبرانی از کاخ خارج شد. من همراه با دوستم، آل شویمیر و پزشک خصوصی خاشقچی، روفرسور موشه مانی به جزیره رسیدیم و برای ملاقات با شاه که برای ساعات اولیه صبح روز

بعد در نظر گرفته شده بود، منتظر ماندیم. عدنان خاشقچی هم با هواپیمای شخصی‌اش آمد. همان شب فرماندار منصف ما را به کازینو دعوت کرد و آنجا ساعات طولانی را در کنار شاه، مقامات ارشد نیروهای امنیتی ایرانی و میهمانان عالی‌قام از کشورهای خلیج‌فارس به بازی‌های قمار پرداختیم. در زندگی‌ام از کازینوهای بسیاری دیدن کرده‌ام اما قمارخانه‌ای مثل جزیره کیش هرگز ندیدم. شکوه خیره‌کننده و وقور بی‌پایانی داشت. دو بار در هفته هواپیمای ویژه‌ای مملو از هریزج خوبی از آشپزخانه رستوران معروف «ماکسیما» را پارس به جزیره می‌آمد. این کلوب به سبک داستان هزار و یک شب ساخته و طراحی شده بود و برای هر کسی که از آن بازدید می‌کرد تجربه فراموش‌نشدنی را فراهم می‌کرد.

پانوشته‌ها:

۱- م: در اسناد لانه جاسوسی متن کامل مذاکرات حسن طوفانیان و عزز وایزمن(وزیر جنگ اسرائیل) در تل‌آویو با حضور اوری لوبرانی(سفیر اسرائیل در تهران) و آبراهام بن یوسف مورخ ۱۸ جولای ۱۹۷۷(۲۷ تیر ۱۳۵۶) آمده است.(اسناد لانه جاسوسی آمریکا. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، بهار ۱۳۸۶. ج ۲. ص ۵۷۵) در این سند وایزمن از شش سند همکاری میان اسرائیل و رژیم پهلوی نام می‌برد و ضمن ارائه توضیحاتی دربارۀ موشک‌ها و هواپیماهای اسرائیلی، طوفانیان را ترغیب به خرید این تسلیحات و همکاری در ساخت آن می‌کند. این سند می‌تواند یکی از اسناد مورد ادعای یعقوب نیم‌رودی باشد. بعدها منابع دیگری نیز درباره قرارداد محرمانه تسلیحاتی رژیم صهیونیستی با رژیم پهلوی نوشتند. برای مثال بنجامین بیت‌هالمچی (استاد دانشگاه حیفا) سال ۱۹۸۸ از قرارداد مورد اشاره یعقوب نیم‌رودی خبر داد: یکی از پروژه‌های مشترک ایران و اسرائیل، توسعه موشک‌های دوبرد با قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای بود. این موشک‌ها از تولیدات خود اسرائیل شده بود. در بهار ۱۹۷۷ شیمون پرز، وزیر دفاع اسرائیل، در تهران موافقت‌نامه محرمانه‌ای برای تولید یک موشک پیشرفته، امضا کرد. ایران باید هزینه این طرح را از طریق معادل یک بیلیون دلار نفت صادراتی به اسرائیل می‌پرداخت. همچنین ایران موظف بود یک فرودگاه ویژه، که کارخانه مونتاز، و سایتی برای آزمایش‌های گسترده‌تر فراهم می‌ساخت. این پروژه با سقوط شاه به پایان رسید و جزئیات آن زمانی آشکار شد که جمهوری اسلامی ایران، اسناد مربوط به سفارت اسرائیل را چاپ کرد. این اسناد همچنین آشکار کردند که اسرائیل قصد داشته نظر ایران را برای پروژه «لاوی» جلب نماید که طرحی بلند پروازانه برای تولید جت‌های جنگنده مدرن با جدیدترین تکنولوژی تا دهه ۱۹۹۰ بود.

Israhel Connection: Whom Israel Arms and Why?. Beit-Hallahmi, Benjamin. London: I.B.TAURIS & Co Ltd, ۱۹۸۸. P.۱۱-۱۲.)

۲- م: این نیز یکی دیگر از اظهارات غیرواقعی یعقوب نیم‌رودی است. این کار توسط خود دانش‌جویان و به صورت واسطه‌ایه انجام شد.
۳- م: ارتشبد فریدون جم همسر اول شمس پهلوی(از خوارهان شاه) و رئیس ستاد ارتش رژیم شاه در فاصله سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰.

پاورقی

Research@kayhan.ir

هنری لوس، فرزند میلیغان آمریکایی، علاقه‌مند به استفاده از همین مرجع الهی بود: «وعده بزرگ مسیح این است: بجوبید و خواهید یافت… این وعده و فرضیه‌ای است که آمریکا براساس آن بنا شده است.»

لوس به‌ندرت کلیسای یکشنبه را از دست می‌داد و یا بدون اینکه زانو بزند و دعا کند به رختخواب برود. همسر او، کلر بوت لوس، پس از کشته شدن دخترش آن در یک تصادف رانندگی در سال ۱۹۴۳، به کاتولیک رومی گروید. این تغییر مذهب که مشهورترین تغییر

برای اصلاح هموطنانش، لوس را به حرکت وا نمی‌داشت. کارهایش از روی صدق ایمنان و خلوص نیت بود. بر این باور بود که خیر و صلاح دیگران را می‌داند، حتی اگر دیگران این دیدگاه را نپذیرند». او اصرار داشت که: «ظرفیت و توانایی آمریکا به یمن تکیه قانون اساسی کشورمان به خداوند است» و اعتقاد داشت که «هیچ ملتی در تاریخ، به جز اسرائیل باستان، به این وضوح برای مرحله خاصی از هدف ابدی خدا طراحی نشده است». از نظر لوس، جنگ سرد یک پیکار مقدس بود که در آن تایم اینک اشترک رسانه‌ای

جنگ سرد فرهنگی؛ سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر- ۱۵۲

سیاست خارجی باید در اختیار نخبگان باشد

تأسیس هیئت امناء: سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر- ۱۵۲



متکلمی که بیش از همه مورد توجه لوس بود، رابنهودل نیبور، حامی افتخاری کنگره آزادی فرهنگی و یک «واقع‌گرا»ی جنگ سرد که اعتقاد داشت ایجاد یک توازن قدرت حساب‌شده بسیار مهم است و سیاست خارجی باید به طور انحصاری در اختیار نخبگان باشد.

تحت مالکیتش] «هدف و مأموریت اصلی» خود را شکست کمونیسم در سراسر جهان تعریف کرده بود. «با ایسن اعلام جنگ خصوصی است؟» او یک‌بار از مدیران تایم سفیر آمریکا در ایتالیا بود) به او گفت: «اما خانم، من هم کاتولیک هستم.» او ادعا کرد که آیزنهاور را متقاعد کرده تا در آستانه کارزار انتخاباتی ۱۹۵۲ به آیین پرسبیتترین بگردد.

۱- اگر چه او می‌گوید شاید این کار ما یعنی استفاده از یک سازمان خصوصی به عنوان یک مزدور برای دفع کمونیسم غیرقانونی و خلاف عقل باشد اما چون در جنگ‌های مقدس گذشته این رویه اتفاق افتاده و جواب هم داده پس ما می‌توانیم و مجوز استفاده از این روش را داریم و هیچ منج شرعی برای این انجام کار وجود نخواهد داشت. چون لوس در قامت یک مبلغ مذهبی ظاهر می‌شد که می‌خواهد جهان را هدایت کند و به سوی راستی ببرد پس باید برای توجیه تناقضات خود یک پیوست و پوشش مذهبی دست و پا می‌کرد. ۲- مزدورانی که در جنگ‌های صلیبی بول می‌گرفتند و علیه مسلمانان جنگ می‌کردند، و مسئله متکب و شریعت اصلا برایشان موضوعیت نداشت. ۳- لئاوگان خصوصی فرانسیس دریک: فرانسیس دریک (Francis Drake)، دزد دریایی انگلیسی در قرن ۱۶ میلادی بود، که با حمایت ملکه الیزابت اول علیه امپراتوری اسپانیا علیه کیش می‌کرد و به غارت کشتی‌های اسپانیایی که از آمریکا می‌آمدند می‌پرداخت. ناوگان او به صورت نیمه‌خصوصی و با اهدافی هم‌زمان ملی (ضد اسپانیا) و شخصی (غنیمت و قدرت) اداره می‌شد. مقایسه لوس با دریک، نشان‌دهنده این است که او هم مانند دریک، از منابع خصوصی (مثل شرکت تایم) برای پیشبرد اهداف ایدئولوژیک و ملی (و البته کسب منابع مالی برای شرکت و کارکنان خود) در جنگ سرد استفاده می‌کرد. ۴- الهی‌دان، خانداناش. ۵- مرجعیت سیاست خارجی با نخبگان باشد ۶- مباحث مربوط به الهیات/خدانشناسی

بلند شد و از مسجد خارج شد. ما هم دنبال ایشان راه افتادیم تا این که وارد کوچه شدیم. پیش‌خودم فکر می‌کردم که پس، جایزه چه شد؟ احتمالاً هیچ کدماامن نتوانستیم آن جمله را خوب ترجمه کنیم. به هر حال، نامید از گرفتن جایزه، دنبال ایشان می‌رفتیم که ناگهان بر گشت و دشتش را از زیر عبا در آورد و چهار یا پنج اسکاس هزار تومانی به من داد که برای من خیلی ارزشمند و شیرین بود.

نوشتن احادیث برای شاکردان

در آثابی که نوجوانی چهارده پانزده‌ساله بودم و خدمت آیت‌الله حق‌شناس می‌رسدم، برای یادداشت کردن توصیه‌های ایشان، همیشه دفترچهای همراهم بود. در همان ایام، ایشان با آن مقام علمی و معنوی‌ای که داشت، گاهی متواضعانه قلم را به دست می‌گرفت و روایاتی را برای ما می‌نوشت و از ما می‌پرسید: «از این روایت چه فهمیدی؟ برایم توضیح بده». ایشان دو روایت برای من نوشت که دست‌خط ایشان را به یادگار نگه داشتم.ام یکی این روایت نورانی از امام صادق بود: «تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَمِلَ بِهِ وَعَلَّمَ الْغَنیَ فِیْ مَلَکُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِیماً» هرکس برای خدا دانش بیاموزد و پسان عمل کند و به دیگران یاد دهد، در ملکوت آسمان‌ها به بزرگی یاد می‌شود» و دیگری، این روایت منقول از رسول خدا: «مَنْ عَمِلَ بِمَا یَعْلَمُ وَرَتَّلَهُ اللهُ عَلَماً مَا لَهُ یَعْلَمُ» هر که به آنچه می‌داند، عمل کند، خداوند آنچه را که می‌داند، به او ارزانی می‌دارد».

تشریح کودکان با دادن شکلات

منزل پدری ما، انتهای کوچه امین‌الدوله بود. پدرم متعبد بود که هر روز، نماز صبحش را در مسجد امین‌الدوله بخواند. یک روز برای این که بموقع مدرسه بروم، کمی پس از اذان صبح بیدار شدم. پدرم را دیدم که آماده رفتن به مسجد بود. از ایشان خواستم مرا هم با خود ببرد. آن روز، من تنها کودک حاضر در مسجد بودم. آن زمان، صبح‌ها حدود ده دوازده نفر در نماز جماعت آیت‌الله حق‌شناس شرکت می‌کردند. یادم هست که حاج‌آقا کمی عقب‌تر می‌ایستاد تا خانم‌ها به بتوانند به جماعت وصل شوند. وقتی نماز تمام شد، حاج‌آقا برگشت و با جمعیت خوش‌وش کرد. بعد با پدرم صحبتی کرد و از من بابت حضور در نماز جماعت تشکر کرد. حتی برای تقد، شکلاتی هم به من داد. بعد آن روز، همیشه سعی می‌کردم وقت نماز صبح، به مسجد باشم. روزهایی هم که خوابم می‌آمد، همیسن که از ذهنم می‌گذشت اگر امروز نروم، حاج‌آقا متوجه غیبت من می‌شود، به زور خودم را از رختخواب جدا می‌کردم و به هر زحمتی بود، خودم را به مسجد می‌رساندم. حاج‌آقا در مسجد حواسش به همه بچه‌ها بود. نمی‌گذاشت کسی دست خالی برود. در کنار شکلاتی که بعضی روزها می‌داد، به هر کدام از بچه‌ها در حد خودشان، سوره قرآنی و یا نکته نغزی یاد می‌داد و فردا می‌پرسید. این محبت و برنامه ایشان، مرا پابند مسجد کرد.

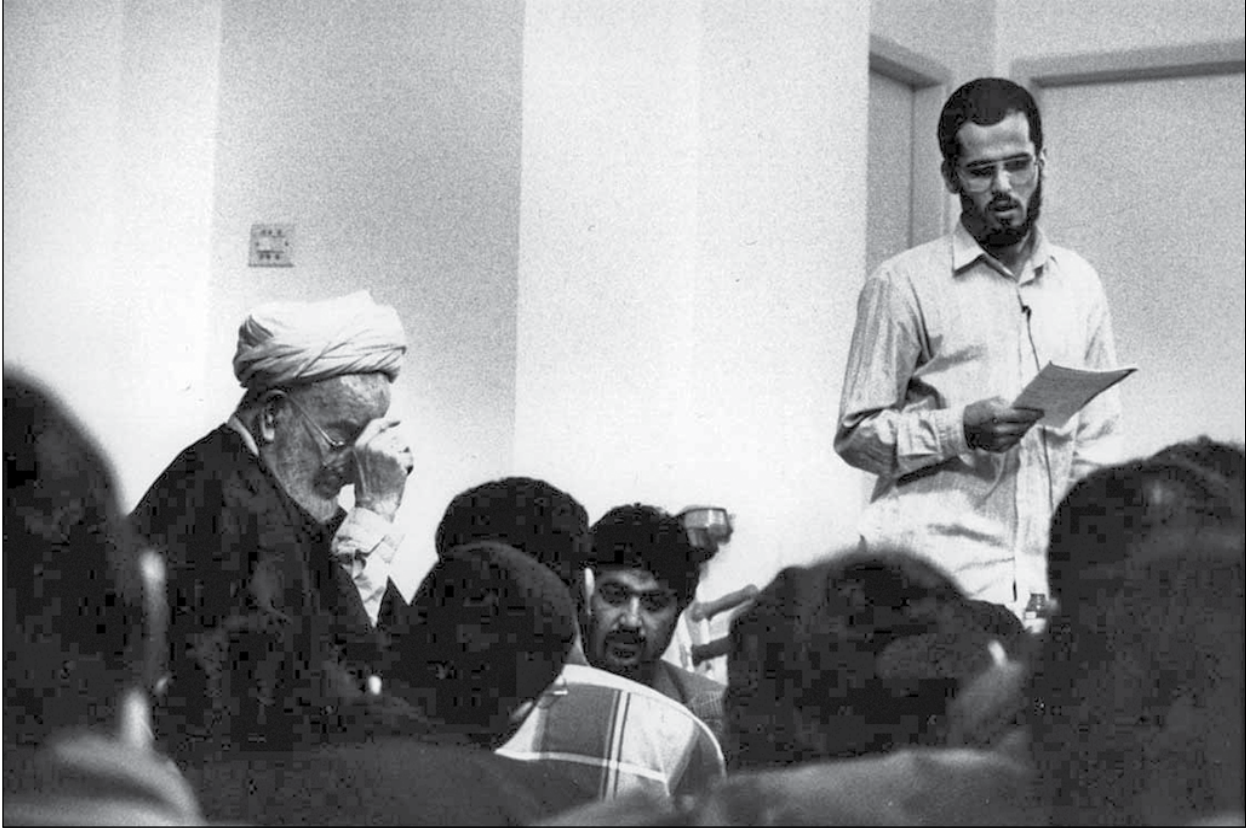
شخصیت دادن به نوجوانان

آیت‌الله حق‌شناس توجه خاصی به نوجوانان داشت و آنها را خیلی تحویل می‌گرفت. طوری که با یک برخورد می‌کرد و هواپیشان را داشت که انگار رفیق صمیمی‌شان بود، تا جایی که ما که بزرگ‌تر بودیم، به آنها حسودی‌مان می‌شد. حتی زمانی حاج‌آقا هر روز این بچه‌های پانزده‌شان‌زده‌ساله را بین نماز ظهر و عصر می‌کرد تا برای مردم حدیث بخواند.

مرحوم آیت‌الله محمدی ری‌شهری

بهره‌گیری از ذهن خوانی افراد

یکی از این جوان‌هایی که با آیت‌الله حق‌شناس مرتب بود، می‌گفت: من آدمی بودم که بیشتر با آدم‌های خرافتکار و مشرب‌خور رفاقت داشتم. در این میان، با یکی از کسانی که با حاج‌آقا ارتباط داشت، رفیق شدم… او همیشه به من سفارش می‌کرد که نماز شب بخوانم. من خنده‌ام می‌گرفت و پیش خودم می‌گفتم: من که خیلی از نمازهای واجبم قضا می‌شود، حالا نماز شب بخوانم؟! اما او آن‌قدر اصرار کرد تا بالاخره چندبار به قصد بیدار شدن برای نماز شب، ساعتی را کوک کردم، اما موفق نمی‌شدم. تا این که یک شب توانستم بیدار شوم و یازده رکعت نافله شب را با هر زحمتی بود بخوانم. اتفاقاً فردای آن شب، رفیقم گفت: من می‌خواهم پیش آقای حق‌شناس بروم. می‌آیی برویم؟ قبول کردم و با هم به مسجد امین‌الدوله رفتیم… رفیقم مرا به حاج‌آقا معرفی کرد و ایشان با روی گشاده تحویلیم گرفت. هنگام خداحافظی، حاج‌آقا به من فرمود: «داداش‌جون! اگر سخت‌است، یازده رکعت نمی‌خواهد بخوانی! پنج رکعتش را بخوان».



نفس نوشته مرحوم آیت‌الله امینی بود که چندین نسخه از آن را نگهداری می‌کرد و گاهی آن را به دیگران هدیه می‌داد.

تعیین جایزه برای همه بهتر روایات

یکی از خاطرات شیرین برای من، گرفتن جایزه از آیت‌الله حق‌شناس بود. یک روز بعد از نماز ظهر و عصر، وقتی جمعی از دوستان در اتاق مخصوص ایشان در مسجد خدشتان بودیم، این بخش از دعای امان سجاد در دعای ابوحزمه ثمالی را قرائت نمود:

صفحه ۶

دوشنبه ۳ شهریور ۱۴۰۴

اول ربیع‌الاول ۱۴۴۷ – شماره ۳۹۳۷